

آگاهی های تاریخی و اجتماعی در یک اثر از دوره اخیر صفوی

(شرحی در باب کتاب وسیله الرضوان)

رسول جعفریان

وسيلة الرضوان اثری است از شمس الدین محمد بن محمد بدیع بن ابی طالب بن ابی القاسم یا به اختصار شمس الدین محمد رضوی از سادات رضوی مشهد که آن را در باب معجزات امام رضا - علیه السلام - در دوره شاه طهماسب دوم یعنی پس از سقوط صفویه نوشته است.

اگر بخواهیم تاریخ تألیف را دقیق تر بیان کنیم باید بگوییم، نویسنده این کتاب را میانه سالهای ۱۱۳۲ تا ۱۱۳۵ که سال سقوط اصفهان است، نوشته است. وی که از سادات محترم مشهد بوده و منصب سرکشیکی حرم امام رضا علیه السلام را داشته است، در معجزه هشتم از فصل دوم تصریح می کند که «... حال تحریر که ۱۱۳۵ است».

از گزارش دیگر وی که ضمن معجزه ۳۸ فصل دوم آورده از سال ۱۱۳۲ به عنوان «حالت تحریر و تألیف» یاد کرده، چنان ضمن معجزه ۵۸ از سال ۱۱۳۲ از «حالت تحریر این رساله» یاد کرده است.

آقا بزرگ ذیل مدخل وسیله الرضوان شرحی از این کتاب به دست داده و فرموده است که نسخه آن را نزد شیخ علی اکبر نهاوندی دیده است. (ذریعه: ج ۲۵، ص ۷۷؛ ذریعه ج ۴، ص ۱۰۳). آقا بزرگ در جای دیگری می افزاید: مؤلف از اجداد سید محمد باقر بن اسماعیل مدرس رضوی (م ۱۳۴۳ق) است که در مشهد بوده است. وی همچنین کتاب دیگر مؤلف وسیله الرضوان را با عنوان تزیین المجالس یاد کرده و می افزاید: بر اساس آنچه در وسیله آمده که در وقت تألیف آن چهل - پنجاه سال عمر کرده باید حوالی ۱۰۹۰ متولد شده باشد. (ذریعه: ج ۴، ص ۱۷۲)

بنا به نقل آقا بزرگ ملا نوروز علی بسطامی در کتاب «التحفة الرضویه» تعداد ۱۰۴ مورد از این معجزات را نقل کرده است (ذریعه: ج ۳، ص ۴۲۶). نهاوندی نیز برخی از قصص آن را در کتاب خزانه خود نقل کرده است. همچنین میرزا حسین نوری در کتاب دارالسلام از آن کراماتی را نقل کرده است (ذریعه: ج ۲۵، ص ۷۷).

از این اثر دو نسخه در کتابخانه مرکز احیاء میراث اسلامی قم موجود است که در تهیه این گزارش از آنها استفاده شده است.

هدف نویسنده از تألیف این اثر، گردآوری همه اخبار و نقلها و حکایاتی است که در کتب پیشینیان یا سینه افراد وجود داشته و وی مصمم شده است تا آنها را در این کتاب فراهم آورد. وی در مقدمه پس از حمد و سپاس خداوند در باره انگیزه خویش شرحی از چگونگی و هدفش از تألیف این اثر به دست داده است. وی با اشاره به اقامت طولانی خود در مشهد نخستین هدف را گردآوری معجزات امام رضا (ع) که برخی در متون قدیم و برخی شفاهی توسط مردم روایت

شده دانسته می‌نویسد: «به خاطر این تراب اقدام زوَّار کرام و خدام ذوی الاحترام این روضه ملایک مقام رسید که چون مدینه‌های مدید و عهده‌های بعید است که حقیر و آبای این حقیر در مشهد مقدّس رضوی در خدمت جدّ بزرگوار خود ساکن و معجزات و خوارق عادات بسیاری که در اکثر اوقات به زوَّار سکنه این ارض اقدس روی داده و مشاهد خاص و عام گردیده و کسی در مقام ضبط آنها در نیامده و مثل عقد مروارید از هم گسسته و پراکنده شده و هر یک دانه به تعب بسیاری به دست کسی افتاده و آن را در گنجینه سینه خود ضبط نموده» است.

به طور معمول قصه‌های مربوط به معجزات زبان به زبان و سینه به سینه نقل می‌شده و به نظر می‌رسد هدف اصلی او گردآوری همین حکایات بوده است. با این حال، تصمیم گرفته است تا معجزاتی نیز که مربوط به زمان خود حضرت بوده و در کتابهای حدیث و تاریخ آمده آنها را نیز در این مجموعه گردآوری کند. وی با بیان این مطلب، فهرستی از کتابهای اصلی منبع خود را نیز بیان کرده است: «و همچنین بعضی معجزات ایام حیات در کتب متقدمین و متأخرین از موالف و مخالف متفرق بود و حقیر به شرف استماع و مطالعه آنها مشرفّ شدم و اکثر آنها معجزات مشترکه بود که در همه آن کتابها بود و در بعضی کتابها یک دو سه معجزه یافت می‌شد در کتابهای دیگر نبود بعضی اوقات در طی احادیث معجزه‌ای دیده می‌شد که در تحت فصول و ابواب آنها مرقوم نبود خصوصا در کتاب بحار الانوار آخذ مولانا محمدباقر مجلسی - رحمه الله - و نصوص و المعجزات شیخ محمد حر - رحمه الله - و کشف الغمه و فصول المهمه و خرایج و مناقب ابن شهر آشوب و عیون اخبار الرضا و شواهد النبوه و مناقب حضرت فاطمه (ع) و بصائر الدرجات و دلایل حمیری و کافی و ارشاد و مشارق الانوار و کتاب رجال شیخ کشی و من لایحضره الفقیه و کتاب غیبت شیخ طوسی و حدیقه و بهجه و غیر اینها از کتابهای معجزات شیعه و سنی متفرق بود با بعضی معجزات بعد از رحلت که از جماعت صلحا و معتمدین این ارض اقدس شنیده شده و خود دیده‌ام با بعضی معجزات منقوله ایام حیات که در کتابهای مذکور متفرق بود و خوارق عادات و علامات و صفات امام و چند دلیل بر امامت و چند حدیث در نصوص ائمه اثنی عشر عموما و خصوصا و حقیقت مذاهب ائمه اثنا عشر و بطلان مذاهب هفتاد و دو گروه دیگر و ما یتعلّق بها که در کتابهای مذکور به نظر قاصر رسیده و از علمای اعلام فرا گرفته بودم در یکجا جمع و به رشته ترتیب کشیده» است.

بنابراین بخش مهمی از کتاب را که نیمه اول آن است اختصاص به معجزات منقول در کتب روایی و در واقع مربوط به زمان حیات امام رضا علیه السلام اختصاص داده و آنچه را عربی بوده به اختصار یا تحت اللفظ و کامل ترجمه کرده و در این کتاب درج کرده است «آنچه عربی باشد بعضی خلاصه و بعضی تحت اللفظ آن را به فارسی بیان نمایم تا حجت قاطع بر امامت و خلافت ایشان بعد از رحلت پیغمبر آخر الزمان (ص) بلافصل بوده شیعیان از آن بهره‌مند گردند به فارسی زبانان امامت و خلافت ایشان ظاهر گردیده تا نفعش تام و تمام باشد، شاید وسیله نجات آخرت و رفع معاصی و خطیئات حقیر و باعث خشنودی جناب اقدس الهی و حضرت رسالت پناهی شود».

همین نگاه او سبب شده است تا نام کتاب را نیز وسیله الرضوان انتخاب کند: «بنابر این آن را وسیله الرضوان نام نهاده و به خصوص هر یک از ائمه اثنا عشر - صلوات علیهم الی یوم المحشر - رساله علی حِدّه به این ترتیب جمع نموده و هر یک را به قدر وسع خود سعی نمودم و به صحّه علمای اعلام رسانیدم و چون غرض کلی از جمع این رساله‌ها انتشار معجزات و کرامات ائمه اطهار بود، امید آن که سهو جامع را به آبروی آن بزرگواران دین بخشند».

وی در توجیه این که چرا بیشتر خاطرات شفاهی مربوط به روزگار متأخر صفوی است، تقیّه را در دوران پیش از صفوی عامل این مطلب دانسته می‌نویسد: «و این که بعضی مردم می‌گویند که معجزات آن بزرگواران بسیار و قابل ضبط

نیست، حرفی است از راه یقین ... اما چون در آن زمان و بعد از آن تا چندین وقت بلکه تا ابتدای دولت و پادشاهی سلاطین صفویه - انار الله برهانهم - تقیه بسیار شدید بوده و خود هم در اخفای معجزات و خوارق عادات مبالغه می‌نموده‌اند به این اعتبار کم ضبط شده است. مشتی باشد نمونه خرواری».

نویسنده با اشاره به این که علمای پیشین هر کدام برخی از معجزات را نقل کرده اما تا این زمان استقصای کاملی صورت نگرفته، و نیز این که بسا نوشته‌هایی در باره معجزات ایام حیات امام صورت گرفته باشد اما به آنچه مربوط به بعد از رحلت بوده کسی آنها را جمع و فارسی نکرده باشد، کار نوشتن این کتاب را توجیه می‌کند. به هر حال این افتخاری برای اوست که «از دریای بی‌منتهای فیض خداوند غفار که برای این ذره بی‌مقدار ذخیره شده و در این وقت مقدر شده بود که به این فیض فایض و به شرف مشرف شویم».

نویسنده می‌گوید: بسا کسانی آنچه را بعد از رحلت امام رخ داده معجزه ندانند، اما وی در کتاب دیگر خود به نام «حبل المتین فی معجزات امیر المؤمنین» به پرسش پاسخ داده است. علاوه بر این که شماری از بزرگان مانند «مولانا محمدباقر مجلسی و ملاحمد اردبیلی و ملاحسن شیعی و علمای نجف اشرف و کربلای معلی و بغداد و بعضی از علما مثل واقدی و غیره به لفظ معجزه ایراد نموده‌اند». وی پاسخ‌های دیگری هم به این اشکال داده است. یک پاسخ این است که معجزات بعد از حیات هم می‌تواند هدایتگر باشد و فلسفه معجزه را همراه داشته باشد. افزون بر آن که امامان در رحلت نیز زنده هستند و تفاوتی با وقت حیات ندارند.

وی در اینجا از شاه طهماسب دوم یاد کرده و می‌گوید که «در کتاب را «در ظل حمایت شهنشاه دین پناه ظل الله حافظ بیضه اسلام و مروج مذهب ائمه انام علیهم السلام» نوشته است و آنگاه بیش از نیم صفحه القاب برای سلطان آورده است. آنگاه می‌نویسد: چون بدون تقیه به فراغ بال در حریم قبه گردون مثال امام هشتم علیه السلام بسر می‌بریم لهذا دعای این اعلی حضرت بر همگی خاص و عام خصوصاً سکنه این ارض اقدس متحتم هر صبح و شام بلکه علی الدوام لازم است».

در اینجا اشعاری در ستایش امام رضا علیه السلام آورده و سپس فهرست مطالب کتاب را بیان می‌کند که به این شرح است: یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه.

مقدمه شامل سه مقصد است: اول: اسم و نسب و کنیه و لقب و تاریخ ولادت و محل تولد و حلیه و سن مبارک و ایام امامت و تاریخ وفات و سبب آن و اسم مادر آن حضرت ...

دوم: در بیان شناختن امام علیه السلام و آثار و علامات و حقیقت ائمه اثنا عشر علیهم السلام.

سوم: در نصوصی که حضرت رسول (ص) در باب ائمه اثنا عشر ذکر کرده اند عموماً و اخبار و نکات و شواهد مشتمله...

اما دو فصل اصلی کتاب، فصل اول در باره معجزات ایام حیات و فصل دوم در باره معجزات بعد از ایام حیات است.

اما خاتمه هم دو مقصد دارد. اول: در باره فضل و ثواب زیارت؛ دوم: در ترجمه رساله ذهبیه در علم طب که آن حضرت برای مأمون نوشتند.

مطالب مقدمه شامل سه مقصد تا برگ ۱۰۴ ادامه یافته و زان پس فصل اول که در باره معجزات ایام حیات است آغاز می شود. مؤلف پس از بیان ۲۰۲ معجزه از آنچه در ایام حیات امام رضا علیه السلام رخ داده از صفحه ۲۱۲ فصل دوم را در بیان معجزات پس از رحلت امام رضا علیه السلام بیان می کند.

آنچه که از این کتاب تازگی دارد همین مطالب است، زیرا معجزات بخش اول همگی در متون حدیثی کهن شیعه آمده و تنها در اینجا به فارسی ترجمه و تلخیص شده است. اما در بخش دوم، مطالبی آمده است که به هر روی تازگی دارد و شایسته است مروری بر آنها داشته باشیم.

آگاهی های تاریخی و اجتماعی از دوره اخیر صفوی

در آغاز این فصل با نقل مطلبی از کتاب «احتجاج» طبرسی در باره معجزاتی که از قبر امام رضا علیه السلام روی داده می افزاید: «و این حقیر جامع این رساله خود تخمینا چهل پنجاه سال عمر کرده و قریب به صد پنجاه نفر بلکه متجاوز در یادى حقیر از کور و شل و گنگ شفا یافته اند واستجابت دعای خلایق لایعد و لایحصی است در هر شبانه روز چندین هزار حاجت مند به مراد رسیده و می رسد و شیخ محمد حر نقل کرده که بسیاری از معجزات و امور غریبه خود ملاحظه کرده ام و ملامحمد شریف طبیب خادم چند معجزه نقل کرده و گفته در سال هزار و صد و یازده از روز هفتم شهر ذی الحجه تا روز بیست و هفتم شهر مذکور بیست و سه نفر یا بیست و چهار نفر از مرد و زن، کور، کر، شل، گنگ شفا یافت و یک نفر کور آخر ماه شفا یافت».

تا برگ ۲۸۰ نویسنده ۱۲۳ معجزه نقل کرده است. از اینجا به بعد خاتمه کتاب در دو فصل یکی در باب زیارت و دیگری ترجمه رساله ذهبیه آغاز شده و تا برگ ۳۱۵ کتاب پایان می پذیرد.

کتاب بدون آن که نکته خاص دیگری در باره تألیف این اثر بگوید خاتمه می یابد.

از نظر نویسنده این سطور منهای جنبه مذهبی کتاب که هدف اصلی نگارش آن توسط مؤلف بوده است، مهم، فصل دوم کتاب یعنی همان حکایاتی است که در باره معجزات رخ داده پس از رحلت امام رضا علیه السلام نقل شده است. این حکایات، حاوی اشارات قابل توجهی در تاریخ اجتماعی و مذهبی ماست، به طوری که می توان با دقت تمام از لابلای این حکایات نکات مهمی را استفاده کرد.

این اثر در میان سالهای ۱۱۳۲ - ۱۱۳۵ نوشته شده و تکمیل آن پس از سقوط صفویه در دوران شاه طهماسب دوم بوده است، زیرا وی در مقدمه گفت است که کتاب را در دوره سلطنت طهماسب دوم نوشته است. این مربوط به زمانی است که شاه سلطان حسین به اسارت افغانان درآمد و شاه طهماسب توانست از اصفهان بگریزد و امید باقی ماندن دولت صفوی را حفظ کند.

این داستانها حاوی اطلاعاتی در باره مشهد، زائران، حرم رضوی، آداب و رسوم مردم در ارتباط با زیارت و بسیاری از نکات کوتاه اما مهم دیگر است.

همچنین در این حکایات نام بسیاری از صاحب منصبان حرم از کشیکها، و شخصیت هایی که آن روزگار در مشهد بوده‌اند، آمده است. بیشتر این افراد راویان این قصه ها و حکایات هستند که معمولا اشخاص محترم و قابل اعتنائی هستند.

در اینجا مروری بر اهم این معجزات و برخی از نکات مهم آنها خواهیم داشت. در میان این مطالب شاید نکته مهم مربوط به محاصره مشهد توسط افغانان در سال ۱۱۳۴ است که مؤلف اطلاعات قابل توجهی در باره آن به دست می دهد. آنچه ذیلا از آن فصل انتخاب شده اولاً توجه به راوی این داستانهاست و ثانياً اشتمال آنها بر نکات تاریخی و اجتماعی، بنابراین بخشی از متن انتخاب شده است که حاوی این دو نکته باشد.

معجزه ۶: چون این حقیر از ماتم داران امام حسینم و سی سال شد که توفیق این امر را یافته‌ام و سیاه نمودن در و دیوار خانه را حقیر در این شهر رواج داده‌ام و از آن تاریخ آیین بستن از میان مردم منسوخ شده و جمعی از متوطنین این ارض مقدس مکرر ائمه اطهار را در خواب دیده‌اند که به این نحو ماتم داری تحسین نموده‌اند که فلانی خوب وضعی ماتم داری می‌نماید و مردم مشهد تتبع او کرده، خوب وضع ماتم داری می‌کنند...» (سپس حکایت دیگری که مشتمل بر خوابی است نقل می‌کند که جالب است. وی مرثیه ای را در خواب می‌خواند و صبح آن روز وقتی به حرم مشرف می‌شود می بیند که: «ملانصرالله مؤذن در دارالحفاظ در برابر روی مبارک آن حضرت ایستاده همین بند را می‌خواند. گریه بسیار کردم و یقین‌ام حاصل شد که به درجه قبول رسیده و هرچند مناسب این مدعا نبود که در این مقام نوشته شود بنابراین این چون شروع به بعضی از این معجزات اتفاق افتاد که در ماه محرم ۱۱۲۳ لهذا همان بند در این مقام نوشته شد. مرثیه:

ای چرخ خون فشان که به میدان کربلا درهم شکسته پیکر سلطان کربلا

واحسرتا که نخل برومند دین شکست از تند باد صرر طوفان کربلا

(و بقیه اشعار که در ادامه نقل شده است)

معجزه ۷: ملامحمد باقر ولد حکیم شریف نقل کرده که شمع‌هایی که تا صبح در روضه مبارکه می‌سوزد...

معجزه ۱۰: آن است که خالصای استرآبادی آن را به نظم درآورده در وقتی انوشه ملعون استرآباد را تاخت نموده بود ...

معجزه ۲۰: ملامحمد شریف طبیب خاتون آبادی نقل کرده که روز شنبه ۱۴ شهر محرم الحرام مطابق شهور سنه ۱۱۰۷ مردی از مردم سمت قندهار که مدتی قبل از این جماعت حرامی اموال او را برده بود...

معجزه ۲۱: که در سنه مذکور واقع شده که صلاحیت شعار ملامحمد باقر ولد حکیم محمد شریف نقل کرده که والد مرحوم این داعی ...

معجزه ۲۳: شفا یافتن چشم کربلایی علی نام مرد اردبیلی که شعرا او را مفصلا به نظم آورده‌اند اندر سال ۱۱۱۵ واقع شده ...

معجزه ۲۴: فضیلت و سیادت و افادت مآب میرعلی نقلی اردبیلی نقل نمود که مردی بود ملاعبدالباقی شیرازی در نجف اشرف مجاور به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام آمده و خرجی نداشته

معجزه ۲۵: مولانا محمد معصوم یزدی که از جمله علما و معتمد و در مشهد مقدس رضوی سان بود نقل کرد که نوبه (دو حکایت دیگر هم از وی نقل می‌شود).

معجزه ۲۸: حکیم حسناک شربت دار سر کار فیض آثار که فراش حرم محترم بود نقل کرده که شب کشیک در دارالحفاظ خوابیده بودم در خواب دیدم...

معجزه ۲۹: ملاعبدالرزاق مشهدی نقل کرد که مردی از جمله صلحا حاجی محمد باقر نام داشت و داماد حاجی یوسف مدرس مدرسه شیراز بود نقل کرد که چهل سال در هندوستان بودم و مال بسیار بهم رسانیده بودم و اراده زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام را داشتم (دو حکایت دیگر از اوست)

معجزه ۳۲: میر معین الدین اشرف خادم که مرد فاضل صالحی بود نقل می‌کرد که من شبی در دارالحفاظ در کشیک خانه خوابیده بودم در خواب دیدم ...

معجزه ۳۳: حاجی محمدعلی فراش حرم مبارک که مرد ثقه بود و جمعی دیگران از موثقین از آباء خود شنیده بودند خود نقل کرده‌اند که در وقتی که عبدالمؤمن خان اوزیک مشهد مقدس را گرفته بود داخل شهر شد. شخصی تفنگی به طرف عبدالمؤمن خان انداخته بود. خان مذکور را بر آمده گفته بود که قتل عام نمایند. ملازمان خان به فرموده عمل نموده قتل بسیاری کرده به مرتبه‌ای که در اندرون روضه مبارکه جمعی را به قتل رسانیده بودند. جمعی دست بر ضریح مبارک گرفته بودند دست ایشان را قطع کرده بودند. آخر جمعی از کسبه و معتبرین آن ارض مقدس به خدمت خان مذکور رفته التماس نمودند که ما را به خاطر امام ببخش. خان گفته بود که شیشه را آب یا گلاب کرده بالای گلدسته ببرند و از آنجا پایین بیندازند. اگر شیشه نشکست و درست پایین آمد امام شما بر حق است. دست از قتل عام بر می‌دارم و الا فلا. شیشه پری به بالای گلدسته برده به زیر انداخته بودند. شیشه نحوی بر زمین خورده و باز از زمین جدا شده مرتبه دیگر بر زمین خورده بود. نه شیشه شکسته و نه آب ریخته شده بود. چون عبدالمؤمن خان این معجزه را دیده دست از قتل عام برداشته بود.

معجزه ۳۴: فضیلت پناه میر علی نقی نقل نمود که ...

معجزه ۳۵: سیادت و نجابت و صلاحیت پناه میر محمد تقی خادم که یکی از جمله صلحاست نقل نمود که زنی بود اعمی از مردم قاین ... (دو حکایت دیگر از همو).

معجزه ۳۸: در روز سه شنبه ششم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۳ که حالت تحریر و تألیف است بود دختری از مردم باخرز که نه ساله اعمی بود و با اقربای خود به زیارت آن سرور آمده بود.

معجزه ۳۹: دیگر ملا درویش علی مداح مشهدی نقل نمود ...

معجزه ۴۰: تقویت شعار علی قلی شیرازی ساکن مدرسه صالحیه نقل نموده که حقیق از دارالعلم شیراز روانه به عزم زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

معجزه ۴۱: سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میر علی نقی اردبیلی نقل نمود که روز عید غدیری بود....

معجزه ۴۲: حقیق شمس الدین محمد ابن محمد بدیعی رضوی جامع این رساله وجع مفاصلی بهم رسیده زمین گیر شدم و حرکت مقدر نبود...

معجزه ۴۳: شیخ محمد رفیع نقل کرده که آنچه کلب عتبه الرضا علیه السلام محمد رفیع فراش حرم محترم خود دیده‌ام شخصی بود از مردم طبس و محمد شفیع نام داشت و در محله حوز لقمان می بود و... (سه حکایت دیگر از همو).

معجزه ۴۷: فضیلت پناه ملا محمد صادق کشمیری نقل نمود که ملا ابراهیم کشمیری از کشمیر احرام زیارت و طواف مرقد مطهر ثامن الائمه الاطهار

معجزه ۴۸: حاجی میرزا بیک خیاط ساکن مشهد مقدس که از جمله صلحا و مقدسین است و اکثر اوقات عمر خود را در زیارات عتبات عالیات بسر برده ...

معجزه ۴۹: در ابتدای سن حقیق جامع این رساله، شتری پناه به بست امام رضا علیه آلاف التحية و الثنا آورده در ایام حکومت الیاس خان حاکم مشهد مقدس ...

معجزه ۵۰: در بادی حقیق جامع این رساله شتری به همین دستور در وقتی که نواب کامیاب سپهر رکاب سید و سرور سلاطین جهان، اعظم و اشرف خواقین دوران صاحب النسب الطاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی وارث ملک سلیمانی سکندر جاه ظل الهی به زیارت ثامن ائمه طاهرین مشرف شدند، باز پناه به حضرت امام رضا (ع) از شدت سختی آورده بود و آن را از بست بیرون و به خدمت نواب همایون اشرف اعلی بردند و آن سلاله دودمان مصطفوی و مرتضوی در نگاه داری آن شتر به وجه مرغوب سفارش بسیار فرمودند و همراه به اصفهان بردند.

معجزه ۵۱: سیادت و نجابت پناه میر سید محمد موسوی خادم روضه رضویه که اکثر اوقات سالک راه نجات عتبات عالیات...

معجزه ۵۲: در سال ۱۱۳۰ که اسد ابدالی افغان بعد از تسخیر هرات و فراه به اراده گرفتن مشهد مقدس معلی آمد. یک ماه و پنج روز اهل آن بلده طیبه فیروز متحصن بودند و معجزات غیر متناهی به حیز ظهور آمد...

معجزه ۵۳: سیادت و نجابت پناه میرزا محمد مرسل موسوی خادم ولد میرزا محمد شفیع ... نقل کرد که مبلغ پنج هزار دینار از تاجر لندره به نسیه خریده بودم...

(چند معجزه به نقل از صدوق و آخوند مرحوم در بحار).

معجزه ۵۷: این که هفت سال قبل از تحریر این رساله ضعیفه سیده خانم نام مردم دشت بیاض برای این داعی نقل کرد که ضعیفه‌ای بیمار و در دارالشفای سرکار فیض آثار بودم...

معجزه ۵۸: در سال ۱۱۳۲ در روز سه شنبه حالت تحریر این رساله در کشیک این حقیر، مؤلف ضعیفه از مردم مایان که دهی است از دهات کوهپایه مشهد مقدس صفیه بانو نام مدتی بود که چشم ... (و حکایت دیگر از مشاهدات خودش از همان سال).

معجزه ۶۰: کربلایی مؤمن کفش بان نقل نمود که مرد زورای اعمی ...

معجزه ۶۱: در سال ۱۱۲۷ شیر غازی مردود به عزم تاخت مشهد مقدس معلی آمده بود و چند روز در دور مشهد نشست و همه روزه جنگ و جدل فیما بین قوشن و سکنه آن ارض مقدس و میانه آن مردود و سپاه او واقع می‌شد و چند مرتب قوشن و رعیت را از جا کنده، نزدیک دروازه رساند. توکل قلی بیک میر شکار مروشاهیجان که مرد مسنی بود که سابق بر این در جنگ اسیر شیر غازی مردود شده بود، او را به ارگنج برده آنجا او را گرفته دستاخ نموده، در نزدیکی خانه خود او را جای داده بود و او را بعضی اوقات می‌طلبیده و از آن احوالها می‌پرسیده. میر شکار مذکور برای من نقل کرد که آن مردود خود به من نقل کرد که در وقتی که قوشن رعیت و قزلباش را از جا کنده نزدیک بود که داخل شهر شوم صدایی از غیب شنیدم که گوینده گفت: برگرد برگرد، بس است بس است. از شنیدن این سخن واهمه به وضعی بر من غلبه کرد که خودداری نتوانستم کرد. برگشتم رفتم.

معجزه ۶۲: در روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاولی ۱۱۳۲ خواجه بختیار نام شخصی از مردم مجمد که دهی است از دهات ترشیز مدت ده سال بود که شل و زمین گیر بوده ...

معجزه ۶۳: در سال ۱۱۳۲ هجری در روز شنبه ششم شهر جمادی الثانیه که روضه حضرت امام رضا علیه السلام را زنانه کرده بودند نجیبه نام دختر اعمی ...

معجزه ۶۴: فضیلت و افادت پناه ملا علی اکبر مدرس آستانه مقدسه منوره سدره مرتبه عرش درجه برای حقیر نقل کرد که طرف صبحی ...

معجزه ۶۵: در روز شنبه دهم شهر رجب المرجب سنه ۱۱۳۲ هجری ضعیفه شلی از مردم ده نو که دهی است از دهات مشهد مقدس به اتفاق والده خود ... (حکایت دیگر)

معجزه ۶۷: در روز سه شنبه بیست و سیم شهر ربیع الثانی ۱۱۳۳ هجری که حالت تحریر این رساله بود بعد از ظهر که آستانه مقدسه منوره ... زنانه شده بود ضعیفه‌ای از مردم باخرز حوالی خاف طفلی داشته ...

معجزه ۶۸: سید فاضل عالم عامل محقق مدقق حسیب النجیب ابوالفتح سید نصرالله بن سید حسین موسوی مدرس کربلائی معلی در کتاب مسمی به روضات الزاهرات نقل نموده‌اند و خود هم مشافهه از ایشان استماع (و حکایت دیگر از همان کتاب).

معجزه ۷۰: میرزا نورالدین نقل نموده‌اند که حقیر از جمعی ثقات شنیدم...

معجزه ۷۱: میرزا ابوالحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار نقل کرد که والد مرحوم ... (و حکایت دیگر از همو)

معجزه ۷۳: فاضل محقق مدقق آقا ابراهیم نایب الصداره نقل کرد از بعضی اطباء ثقات مشهد مقدس رضوی صلوات الله علی (تا معجزه ۷۹ از همو).

معجزه ۸۰: فضیلت و صلاحیت شعار شیخ موسی ولد شیخ علی نجفی که از جمله ثقات و معتمدین است مشافهه نقل کرد که چند وقت قبل از این ...

معجزه ۸۱: صلاحیت شعار ملاعلی اکبر کاتب ولد ملاشمس الدین محمد جوینی نقل کرد که... (معجزه ۸۳ [=۸۴] هم از اوست).

معجزه ۸۲: فضیلت و صلاحیت و تقویت شعار شیخ محمد صالح مدرس که از جمله موثقین است مشافهه نقل کرد که محمد زمان نام مردی از مردم مشهد مقدس شل بود... (و معجزه ۸۲ [=۸۳] از همو).

معجزه ۸۵ که مفصل است و متن آن را که بسیار زیبا و ادیبانه است در پایان مقاله آورده‌ام.

معجزه ۸۶: حاجی ابوالحسن نقل نمود از مرد ثقه درویشی که ... (در متن به اشتباه ۷۶ آمده و به همین ترتیب اشتباه ادامه یافته است).

معجزه ۸۷: حاجی ابوالحسن عطار مذکور نقل نمود که... (معجزه ۸۸ از همو).

معجزه ۸۹: سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دست گاه میر سید محمد موسی خادم روایت کرد که شنید از سلالة السادات العظام و اسوة الفضلاء الکرام سید مرتضی موسوی عاملی نواده مرحوم سید محمد صاحب مدارک که او نقل کرد که شنیدم از استاد تقی اصفهانی کاردرگر که کاردی ساختم جهت مطبخ معموره سرکار فیض آثار ... (که حکایت جالبی است و پایانش تا به حال که سنه ۱۱۳۴ باشد کارد مذکور در دست طبّاخان مطبخ سرکار امام که سفره روزی انام است موجود است).

معجزه ۹۰: چون در بدایت جمع این رساله سراپا هدایت مغفرت نهایت عرض نمودم که آنچه از معجزات بعد از رحلت که از معتمدین استماع نموده قلمی نماید و حکایت سوختن باغ در حوالی نیشابور شهرت تمام دارد و چند نفر از صلحا مثل فضیلت پناه ملاجعفر پیشنماز نیشابور و غیره نقل کرده‌اند بنابراین نوشته می‌شود...

معجزه ۹۱: تقویت شعار محمد صادق که یکی از خدمه سرکار فیض آثار نقل نمود که فقیر دز سنه ۱۱۱۹ برات وظیفه داشتم که بر محال ترشیز حواله نموده بودند روانه شدم...

معجزه ۹۲: صلاحیت و تقویت شعار پسند اطوار ملاعبدالوهاب فراش حرم محترم که مرد ثقه و از جمله معمرین است که چندین سال است نایب جزء ناظر آستانه مقدسه است نقل نمود که توفیق آثار حاجی عبدالصمد تبریزی که از هر دو چشم اعمی بود شب جمعه سیزدهم رجب المرجب ۱۱۱۴ کشیک دوم بود... (معجزه ۹۳ - ۹۶ از همو).

معجزه ۹۷: فضیلت و افادت و افاضت پناه آقا حسین ولد مرحوم ملامحمد مهدی نقل نمود که والده من که صبیحه مرحوم شیخ محمد فاضل مدرس است و در نهایت شرف و صلاحیت نقل نمود که...

معجزه ۹۸: صلاحیت و تقوی شعار حاجی مستعلی اصفاهانی خادم روضه رضویه که مردی ثقه است نقل نموده که در اصفهان... (معجزه ۹۹ از همو: از اصفهان آمدم و در مشهد مقدس سکنا نمودم در سنه ۱۱۳۴ شبی دزد به خانه ما آمده دو صندوق رخوت عورات و ما یعرف من که در آنجا بود برد...)

معجزه ۱۰۰: سیادت و نجابت پناه فضیلت و کمالات دستگاه میرزا بدرالدین محمد خادم و مدرس ولد مرحوم میرزا ابراهیم نیشابوری که مرد فاضل صالح ثقه ای است برای من نقل نمود که در وقتی که اوزبکیه شومیه مشهد مقدس را گرفتند و اموال سکنه مشهد مقدس و روضه رضویه را غارت کردند...

معجزه ۱۰۱: ماه شوال ۱۱۳۴ محمد افغان با لشکر بسیاری از بلده هرات به عظم تسخیر قلعه مشهد مقدس آمده دو ماه قلعه را محاصره نمود و معجزات زیاد از حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء ظاهر گردید. از آن جمله این که محمد صفی ولد جلال الدین مسعود تربتی که بیست روز اسیر آنها بود و خدا بخش ولد بخشی جامی مردم لنگر که دهی است از دهات جام که قریب دو ماه بود که اسیر بود در روز پانزدهم ذی حجه گریخته از دروازه نوقان داخل شهر شدند و هر دو برای حقیر نقل نمودند که ما هر دو در پیش میرزا معین خافی که منشی محمد بود بودیم و مرد قلندری را به خیمه منشی آوردند که هر دو دست سوخته بود و...

معجزه ۱۰۲: آن که در وقت محاصره مذکور حضرت فضائل مآب ستوده اطوار علامی ملامحمد رضا مدرس و نایب سرکشیک آستانه مقدس برای حقیر نقل نمود که شبی به محافظت دروازه عیدگاه مشغول بودم دیدم...

معجزه ۱۰۳: ایضا در همان اوقات قلعه بندی که محمد مردود قلعه مشهد مقدس را محاصره نموده بود، شبی از شبها از دو سمت شهر یورش آوردند: یکی از سمت دروازه نوقان و یکی از ما بین دروازه دستجرد و سراب و مردم دروازه نوقان زود خبردار شده به ضرب گلوله تفنگ و بادلیچ آنها را پس نشانند و نردبانهایی را که ساخته همراه آورده بودند در میان راه انداخته گریختند و مردم برج سمت دروازه دستجرد و سراب چون کاپی پناه بود، دیرتر خبردار شدند و افغانه از خندق گذشته بودند داخل شیر چاچی شده، نردبان را به دیوار قلعه گذاشته بودند و به بالای نردبان آمده نزدیک به بن رسیده بود که داخل شهر شوند و تیر تفنگ بسیار به جانب آنها انداخته بودند و جمعی را مجروح و جمعی را مقتول نمودند آخر فرار نمودند و جمعی اسرا گریخته به شهر آمدند. نقل کردند که جماعت افغانه که همراه بودند و مجروح

شده بودند می‌گفتند که دوازده نفر عرب را دیدیم که یکی شمشیری و یکی تبرزینی بر دست داشتند و بر ما حمله می‌کردند و ما را مجروح می‌ساختند و ممانعت از دخول شهر می‌نمودند به اعجاز حضرت رضا علیه السلام.

معجزه ۱۰۴: ایضا در همان شبی که محمد افغان از مابین دروازه سراب و دستجرد یورش آورده بود، محمد مهدی ولید حاجی علی عرب توپچین از مردم اصفهان که توپچین همان برج بود نقل کرد که یک قبضه توپچه و یک قبضه زنبورک در آن برج بود و زنبورکچین او آنجا نبود و من مشغول به انداختن توپچه بودم

معجزه ۱۰۵: ایضا در همان شب یورش، محمد مهدی توپچین ولد حاجی علی عرب برای من نقل کرد که چند توپ که انداختم توپ از بالای عراده افتاد و کسی نبود که کمک من نماید و توپ را بر بالای عراده بگذارد. حیران بودم. ناگاه دیدم که توپ خود به خود حرکت کرده و بالای عراده ایستاد. یقین شد که این از جمله معجزات آن حضرت بود.

معجزه ۱۰۶: ایضا در همان اوقات قلعه بندی که محمد افغان آمده بود در یورش اول چون کاری نساخته مایوس و مخذول بی نیل به مقصود برگشتند. بعد از چند روز دیگر باز اراده یورش نمودند. سرکرده‌های لشکر خود را تهدید و وعید نموده، نردبان‌های بسیاری ساخته شبی از ما بین دروازه نوقان و دروازه میر علی امو اراده یورش داشتند. چند اسیر گریخته آمده نقل کردند که چون چوب نردبان‌ها تر و بسیار سنگین بود و مردم او هرچند سعی کردند که نردبان‌ها را بردارند و بیارند نتوانستند برداشته. آخر الامر قاطر بسیاری آورده و هر نردبان را بر چندین قاطر بستند که بیارند. قدری راه که آوردند به اعجاز حضرت امام رضا علیه السلام قاطرها رم کرده نردبان‌ها را انداخته بعضی را شکسته پیش نیامدند و آن ملعون خود سوار شده بود. دید که نردبان‌ها را قاطرها انداخته و شکسته‌اند. آن که دیموتی که به او اتفاق نموده بودند دیدند که مردم برحها بیدارند و تفنگ می‌اندازند از همانجا برگشتند و هر چند محمد آنها را زجر و منع نموده بود فایع نکرده در جواب گفته بودند که اینها بیدارند و ما را به تفنگ می‌زنند.

معجزه ۱۰۷: ایضا در همان شب یورش ثانی اسیری نقل کرد که زنبورک ما را بار شتر کردند که بیارند و بر مردم قلعه بیندازند. همین که نزدیک قلعه رسیدند هرچه شتر را می‌زدند به سمت قلعه نمی‌آمدند.

معجزه ۱۰۸: ایضا در همان اوقات قلعه بندی جباروردی بیک یوزباشی کنجولو را به قراولی بیرون شهر فرستاده بودند از برای من نقل کرد که ...

معجزه ۱۰۹: جناب ستوده آداب، فضیلت و افادت پناه علامی فهامی آقا حسین مدرس و خادم باشی نقل کرد که

معجزه ۱۱۰: ایضا در سنه ۱۱۳۴ در ایام قلعه بندی و محاصره نمودن محمد افغان قلعه مشهد مقدس را ضعیفه‌ای اعمی و بسیار فقیر

معجزه ۱۱۱: ایضا در همان وقت قلعه بندی صبحی بود که آدمی از خانه امیر علی قورلاس ولد تیمور علی که ملازم من بود و در دروازه نوقان کشیک چین بوده آمده، به او گفت بیا به خانه که تو را همشیره می‌طلبند...

معجزه ۱۱۲: حقیر جامع این رساله در اوقاتی که این رساله را جمع می‌نمودم به خدمت عالیحضرت سیادت و نجابت پناه فضیلت و افادت و افاضت انتباه ... میر محمد تقی رضوی ولد مرحمت پناه میر معز الدین رسیده (معجزه ۱۱۳ و ۱۱۴ از همو).

معجزه ۱۱۵: این که چون سنه ۱۱۳۴ محمد افغان مشهد مقدس را محاصره نموده بود دور سمت دروازه نوقان به اعتبار این که تا نزدیک به قلعه همه جا دیوار است و باغات و محوطات بود، آمده بود به نحوی نزدیک بود که صدای حرف زدن افغانه به جمعی که در دروازه و برج بودند می‌رسید و گلوله تفنگ و زنبورک ایشان می‌آمد و از برج باره می‌گذشت و به شهر می‌افتاد و بر مردم نمی‌خورد و به اعجاز حضرت رضا علیه السلام اذیت به کسی نمی‌رساند».

معجزه ۱۱۶: «این که در همان ایام قلعه بندی با وجود قحط و غلا و کمی حاصل سال سابق هنوز حاصل نو را به شهر نیاورده بودند مگر قلیلی که به اعجاز حضرت رضا علیه السلام نان جو و گندم به وضعی به وفور بهم رساند که تا نصف شب نان فروشها گواره و تنیک های پر نان را می‌آوردند و در برج و دروازه‌ها می‌گردانیدند که شاید مردم بخزند و نان اکثر آنها می‌ماند و شب مانده می‌شد و کسی نمی‌خرید و سابق بر این چنان بود که کسی می‌خواست دو نان بخرد بایست دو ساعت سرگردان شود تا تواند خرید و این به برکت آن حضرت است»

معجزه ۱۱۷: فضیلت مآب علامی فهامی مولانا محمد مؤمن شیخ الاسلام نقل نمود که ... (معجزه ۱۱۸ از همو که گوید به رأی العین دیده است).

معجزه ۱۱۹: حاجی الحرمین الشریفین حاجی ذوالفقار که مرد ثقه ای است بریا منقل کرد به این نحو که کمترین ذوالفقار در هنگامی در خدمت مرحمت و غفران پناه میرزا محمد صالح رضوی ناظر جلیل القدر سرکار فیض آثار - طاب ثراه - بودم. تقریباً سی سال قل از این شخصی از زارعین طرق که از جمله موقوفات سرکار فیض آثار... (معجزه ۱۲۰ از همو).

معجزه ۱۲۱: (یک معجزه به زبان شعر)

شنیدم ز ملا علی النقی که بود عالم صالح متقی

معجزه ۱۲۲: یکی از صلحا و خدمه مقدسه منوره که آقا صالح نام داشت مرد ثقه بود. نایب التولیه به او مأمور نموده بود که تقسیم نان چره خواران سرکار مولای مقتیان علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء نماید...

معجزه ۱۲۳: در حال تحریر این رساله که سنه ۱۱۳۵ [است] زن دختر شیخ علی عرب بنا بر این که شوهر او فوت شده بود دزدان به خانه او رفته قدری اموال او را برده بودند. از خوف پناه به خانه فقیر شمس الدین محمد رضوی سرکشیک مولف این رساله آورده بود...»

این بود مروری کوتاه بر معجزات مربوط به پس از رحلت امام رضا علیه السلام که عمده آنها مربوط به زمان مؤلف و مطالبی بود که وی سند آن را نقل و متن خبر را آورده است.

در میان آنچه نقل شده غالب داستانها از نیم تا یک صفحه و حداکثر دو سه صفحه است. اما از آن میان معجزه ۸۵ داستان مفصل و ادیبانه ای است که از هر جهت متفاوت با حکایات دیگر است. این حکایت نه تنها به لحاظ مذهبی اهمیت دارد بلکه به لحاظ ادبی نیز متنی فاخر و شاخص بوده و ارزش و اعتبار آن را دارد که آن را عینا نقل کنیم.

معجزه هشتاد و پنجم

به نحوی است که آقا نورالدین محمد تاجر که از جمله تجاران معتبر و معتمدین است به عبارات و الفاظ رنگین مَنشیانه به طیّ تحریر آورده و به این نحو نقل کرده که، لَقِيَ عِبَادَ اللَّهِ نورالدین محمد به تاریخ شهر شوّال المعظم سنه ۱۱۲۱ در حالتی که به عزم سفر خیریت اثر بندر معموره گنگ در بندر مشهور به ریگ تدارک سفر اسباب راه را اندوخته و به انتظار آرایش جهاز عروس دریا، حباب وار چشم حیرت به روی بحر دوخته بود حسب الخواشش رفقا شهد معجزه و نقل مزبوره را با شعله آتش مطالب و مقاصد به طریق مرقومه به قوام آورد که نقل مجلس شیرین سخنان بوده و به مطالعه آن تحصیل ثواب نموده، مشام جان عنبرین و کام ایمان را شیرین سازد.

به چند واسطه از مردی گیلانی مسموع شد که از جمله معتبرین آن ولایت و از مؤثّقین آن بلاد مدتی مدید مسافر هر مرز و بوم و مجاور هند و روم و پرگاروار گردش دیار عرب و عجم نمود که وقتی از اوقات چهره امید به سیاه روزگاری سفر پر خطر هند نیلی و به عزم تجارت وارد یکی از بلاد آن دیار که مشهور است به بنگاله گردیده و در سرایی رحل اقامت افکنده، مدت شش ماه در بلد مزبور بودم و با مردم داد و ستد می نمودم.

مردی غریب نیز در همان سرا در جنب حجره که سکنا داشتم ساکن بود لیکن روز تا به شب چون نی نالان و شب تا سحر مانند شمع سوزان و گاهی به دست یاری چشم گریان حیوب قطرات عبرات اشک در وسعت سرای سینه افکار می کاشت و ساعتی به مدد کاری سیل سرشک، مرغ امید سیراب داشت.

غرض همه اوقات چون تار طنبور در تزلزل و افغان و چون ابر بهار متصل گریان بود و روز به روز در بکاء می افزود و مظلومانه مناجات به درگاه قاضی الحاجات می نمود. چون زیادتی کرده و وفور بکاء از سرحد اعتدال تجاوز نموده به اقلیم اختلال رسید، قامت از تحقیق و تشخیص این مراتب افراختم و به چربی و نرمی مرهم دلداری با او طرح رفاقت انداختم.

مردی دیدم در نهایت ضعف بنیه، صورت تشریحی بر تخته هستی کشیده و معموره ملک وجودش به سرحدّ انهدام رسیده، رگهای اعضایش چون تار طنبور شکسته و قلمهای دست و پایش مانند نای از مغز تهی و چون تاک قلم باریک گردیده، استخوانها چون موسیقار از ضعف پهلو به پهلو داده و به پشت گرمی هم ایستاده، گوشت بدنش از وفور زاری و رنج بیماری به مرور ایام به تحلیل رفته و چون دف، پوستی بر استخوانش مانده، سفینه جسمش صدمات امواج بحر غم در هم شکسته، و هستی وجودش حباب وار به نفسی بسته.

بعد از آن که از گرمی بسیار چون خون به مجرای عروق او راه یافتم و از رفق نرمی بیشمار مانند مغز در استخوان اوجای کردم، سبب گریه مدام و نوحه علی الدوام را استفسار نمودم. بعد از مضایقه بسیار به مفتاح اتحاد در گنجینه راز را گشوده گفت که:

دوازده سال قبل از این مال التجاره خود را به خرید انواع امتعه غریبه واقمشه نفیسه رسانیده، آرایش جهاز عروس دریا و نقل حمل کشتی فنا نموده، چون تجار لنگر اقامت در عرشه عرش آسای غراب انداختند. مسافران در طبقات پست و بلند جهاز جای ساختند. ارباب کشتی و عمله، بادبانها برداشتند و همّت به سمت ایران گماشتند. سفینه سینه بر آب داده غراب وار از شاهبال شرع پرها گشوده، در هوای دریا به پرواز درآمد. از تندی رفتار چون عاشق زار می‌نالید و چون عروس صاحب جهاز بر خود می‌بالید تا مدت بیست یوم به رفاه حال و فراق بال در طیران بود و قطع مراحل می‌نمود که به یک دفعه از درشتی رفتار کشتی به سبب بادی که در دماغ داشت، بحر زخار متغیر شده، چون جمازه مست کف بر لب آورده، جهاز از خود دور ساخت و در ورطه تلاطم انداخت.

ناگاه از بلندپروازی غراب چشم صیاد قضا بر او افتاد و دام اجل گسترانید، به قلاب نفس ماهی صفت در گرداب فناپیش کشید و مانند کرباس تار و یودش از هم درید. دست قدرتش بر تخته بست. استخوان های وجودش در هم شکست. حبل الممتین عروقتش چون تار عنکبوت از هم گسیخت و پر و بال شرعش مانند برگ خزان فرو ریخت. نهال قامت دلغش ماده موج از پای درافتاد و رشته لنگرش به مقرض اجل گسسته روی به قعر بحر نهاد. ملاح دل از جان کنده امید حیات نداشت و ناخدا دست از جان شسته کار به خدا وا گذاشت. تجار طعمه ماهیان گردیدند و تجار راه، راه دور از آمال دار فنا را در یک طرفه العین پیموده به سرمنزل بقا رسیدند. من نیز موافق آیه کریمه کلّ نفس ذائقة الموت دل بر مرگ نهادم و بوم شوم وجود را به آب دادم. چون در بحر غلیظدم خود را سوار مرکب راهوار تخته پاره دیدم که به ضرب تازیانه موج چون باد صرصر در تکاپو بود و از سرسختی، عنان اختیار از دست قدرتم گرفته به هر طرف می‌خرامید و مرا بی‌اختیار به هر سو می‌کشید.

ناگاه کحل الجواهر سواد جزیره‌ای به نظرم درآمد. چشم روشن شد و دلم قوت گرفت. غرض محصلّ دیوان حسب الحکم قاضی قدر به ضرب پی‌درپی تازیانه موج آن اسب چوبین را به همین منوال می‌تاخت تا مرا از کام نهنگ بحر بلا رهانیده به کنار انداخت. چون به ساحل رسیدم سجده شکر به جا آوردم.

جزیره‌ای دیدم در نهایت خرمی و در غایت سبزی. درخت‌های سردسیری و گرمسیری موجود، لیکن از آدمیزاد خالی بود. بهشتی از طراوت سبز و خرم، همه چیزش فراوان غیر آدم. مدتی تنها و حیران. روز چون حیوان آب و علف می‌خوردم و شب‌ها از خوف جانوران در بالای درخت بسر می‌بردم. بعد از مدت یک سال، روزی جهت وضو به پای درختی که آب باران در زیر آن جمع شده بود آمدم و در حالی که مشغول افعال وضو بودم عکس هیأت زنی در آب به نظرم درآمد. چون به بالا نگرستم بر شاخ درخت دختری دیدم در نهایت نیکویی که حُسن یوسف آفتاب انور از شعشعه پرتو جمالش بحسب ضیاء می‌نمود و زلیخای ماه تابان از لمعات نور عارضش در جلیاب اختفا بود. زلفینش چون شب یلدا دراز، مژگانش مانند خدنگ، غمزه‌اش دلنواز، چشم پرکینه‌اش مثل آهوی سرمست مخمور، قوس ابرویش چون کمان رستم پرزور، حرم سرای عصمتش به زیب و زیور شرم مزین، گلستان عفتش از گل‌های حیا ملون، چهره آینه عارضش از رنگ جهل پاک و بی ملال، و عقل فطرتش در مرتبه کمال، اما مانند سرو از لباس عاری.

دید که من چون نرگس بی‌شرمانه دیده حیرت بر گل رخسار او می‌نگرم، تار و پود گیسوی شب بوی بر نقره خام بدن گشود و خود را به جامه شب اندوز ملبس نمود و چون چشم بیگانه بر خویش آشنا و گشاده دید عورت خود را به موی سر پوشید و به مفتاح زبان درج دهان را گشوده در تکلم افشاند که: ای جوان! از خدا نمی‌ترسی و از رسول او شرم نداری که بی‌باکانه نظر به نامحرم می‌کنی.

من از هتگویی او خود را متنبه ساختم و سر از خجالت به زیر انداختم و او را به ذات پاک خدا قسم دادم که بگوی از جنس انسانی یا خیل ملک. از سلسله بشری یا طایفه پری؟

گفت: ای مرد! از بشرم و مدت سه سال شده که در این جزیره بسر می‌برم. پدرم مردی بود ایرانی به اراده سفر هند. بر قبه دریا کشتی ما شکسته، سیلی موج دریا و فلاخن قضا مرا به این جزیره انداخته. چون کیفیت بر حال او بهم رسید من نیز احوال کثیر الاختلال خود را بیان نمودم. گفتم: اگر کسی تو را خواستگاری نماید آیا قبول شوهر خواهی کرد؟ چون سخن به اینجا رسید به موجب رضا سکوت اختیار نمود. من روی خود را گردانیدم تا آن دلربای «کالوحی من السماء» به زیر آمد و در عقب همان درخت خود را مخفی نمود تا وقتی که موافق شریعت نبوی و طریقت ملت بیضاء مرتضوی او را به حباله نکاح درآوردم.

پس با هم می‌بودیم و به این عطیه عظمی شادی‌ها نمودیم. تا این که حق تعالی بر تنهایی ما رحم نموده، این دو فرزند را که می‌بینی کرامت فرمود. گاهی به دلداری و نصایح دلپذیر و ترغیب بصیر و شکران انیس جان و مقوی ایمان، دل محزون شاد می‌نمودم و گاهی به صحبت اختلاط فرزندان مشغول بودم و آن ضعیفه عاقله نیز به مصقل مهر جگر گوشه‌ها زنگ کدورت از این دل می‌زدود و شکر فرزندان می‌نمود.

غرض اوقات این سرگشتگان جزیره حرمان اوطان و این دلخستگان بیشه هجران دوازده سال بدین حال و بدین منوال می‌گذشت تا فرزندان پس یکی به هشت و دیگری به نه سالگی رسیدند. چون رخوت [رخت] از ابدان فروریخته و بدن‌ها مانند گول بیابان موی برآورده بود، روزی از کیفیت این اوضاع موحش، به آن یار جانی گفتگو در میان داشتی که آیا چه شود پارچه کرباسی یا جنس دیگر که رخوت سرانجام و ستر عورت خود نمایم و از این شرمساری و خجالت برآییم.

فرزندان از استماع متعجب شده زبان گشودند و سؤال نمودند که مگر غیر این اوضاع وضعی دیگر و بلوای ما دیگری می‌باشد؟

مادر ایشان گفت: بلی حق تعالی شهرها و مردمان بسیار و مآکول بیشمار دارد و لیکن ما به عزم سفر در کشتی نشستیم، بادهای مخالف موافقت نموده، کشتی‌های ما را منهدم ساخته و ما را به وسیله تخته پاره به اینجا انداخته. ایشان گفتند: چرا مراجعت ننموده، به وطن‌های مألوف خود نمی‌رویید.

آن زن بیچاره گفت: بدون کشتی مستعد از این بحر زخار و این دریای خونخار عبور ممکن نیست.

گفتند: ما خود کشتی می‌سازیم. والده ایشان چون دید که در این باب اصرار و ابرام می‌نمایند گفت که: اگر این درخت بزرگ را که کنار افتاده خالی توانید کرد و عنایت الهی شامل حال ما بیچارگان بی‌سامان گردد با این می‌توانیم خود را به جایی رسانیم و از این تنهایی و برهنگی برهائیم.

چون ایشان این سخن شنیدند فی الحال برخاستند و خود را به کوهی که در آن جوار بود رسانیدند و دو سه پارچه سنگ خارا که سر آنها مثل تیشه نجاری تند و تیز بوده آورده شروع به کاوش اصل کردند و در خالی کردن او سعی بلیغ و اهتمام تمام بجای می آوردند، چنان چه خورد و خواب بر خود حرام نموده یک ساعت از امر مزبور فارغ نبودند تا این که در عرض شش ماه به نحوی شکم آن درخت خالی و مجوف ساختند که در جوف آن موازی ده دوازده نفری توانستند قرار گرفت. چون ما آن درخت را به آن نحو ساخته دیدیم شادمان گردیده، شکر الهی بجای آوردیم. به خصوص آن زمان، عاقله عاجزه که رو به درگاه کبریا نموده مناجات می کرد که لله الحمد در خزانه احسان گشوده و مرا فرزندان چنین کرامت فرموده که به محض یک شنیدن نادى چنین ترتیب نموده که ما درماندگان بیشه حیرانی به وسیله آن خود را به جایی می توانیم رسانید و از غم تنهایی و برهنگی رهانید و در این باب شکرهای الهی می نمود و از آن مقدمه خوشحال و شاد بود.

چون آن ضعیفه عاجزه را از غم تنهایی طاقتش طاق شده و از محنت بی کسی و بی بستری به جان رسیده بود، سعی زیاد در ترتیب کشتی می نمود، غرض با وجود بی دامانی همه دامن همت بر کمر زده شروع در آوردن عنبر از دامن کوه که در حوالی همان جزیره واقع بود در نهایت ارتفاع و بلندی چنان چه سر به ثریا کشیده و گردن اوج آن به آسمان هفتم رسیده و در عقب آن کوه پرشکوه جنگلی بود تمام اشجار او میخک و مگس عسلی در فصل بهار شکوفه میخک خورده بر قله همان کوه عسل می کردند و باران رحمت الهی عسل را شسته آن شربت را به ماهیان دریا می چشانید و از موم آن که عنبر اشهب بود مسافران بحر را بویاه می رسانید و در پای آن کوه عنبر بسیاری به سبب این که در وقت جریان آب و آمدن باقی سیلاب دست خیل بر دامن جبل زده و پای استقامت بر کمر کوه استوار نموده و خورا از کام نهنگ بلا خلاص و به پشت گرمی نیر اعظم دست بیعت به یکدیگر داده گل آن صحرا را تحت تصرف خود درآورده بودند و هر روز چند من می آوردیم تا این که مقدار یک صد من جمع شد. یک سر آن ناو را از همین موم حوضی ساختیم و خروفی چند از عنبر ترتیب داده و مدتی با آن ظروف مزبوره، آب می آوردیم تا حوض مذکور را پر کردیم و چوب چینی که ریشه است و در آن بیشه وفور دارد جهت خوراک در آن ناو جمع کرده و ریسمانی از پوست درخت تاب داده، یک سر آن را به ناو بسته و سر دیگرش را بر درخت عظیم محکم نمودیم. هر صبح و شام حباب وار چشمها بر روی دریا دوخته تا وقت زیادتی آب مدّ دریا ناو را به قوت نفس جزر به کام نهنگ بحر کشید. چون ناو را در بحر دیدیم همگی خود را در میان آن کشیدیم و شکر الهی بجای آوردیم در نهایت شادی و خوشحالی.

خواستیم روانه شویم، ناو ایستادگی نموده در رفتن، تأمل داشت. متوجه شده، دیدیم که ریسمان او را از درخت نگشوده، در آن درآمدیم. یکی از فرزندان خواست که بیرون رود و مرکب ناو را سبک عنان سازد. محصل قدر به امر قاضی قضا آن عاجزه غافل از تقدیر را به وسیله جهاز گشودن خواهی نخواهی از کشتی به زیر آورد. چون ریسمان را باز کرد، فوج موج عنان اختیار از دستش گرفته ناو را بر دریا کشید و در یک طرفه العین چون سیل سرشک یتیمان بر رخسار بحر دوید.

آن هدف تیر قضا و آن دلخسته پیکان جفا و آن دور افتاده از جگر گوشه ها به دست بی طاقتی گریبان جامه جان را تا به دامن چاک زده و از درد داغ می نالید و اشک غم از دیده رمد دیده فراق می بارید و از بی تابی چون سیماب به هر سو می دوید و از غیرت مانند گرداب بر خود می پیچید. از بی طاقتی دم به دم سپند آسا از جای می جست و از حسرت جان

شیرین بیستون سینه افکار را فرهاد وار به ناخن الم می‌خست. مجنون صفت سرپای برهنه و حیران یعقوب وار متفکر و گریان.

چون دور شدیم بر فراز درختی بلند رفته، کشتی نشستگان بی‌قرار و مسافران بی‌اختیار از دور می‌دید و مظلومانه آه حسرت می‌کشید. چون از نظر غایب شدیم و فرزندان را ندید، خود را بر خاک افکنده مانند ماهی می‌تپید و این بیت می‌خواند:

دوری ز برم صعب بود سوختگان را

سخت است جدایی بهم آموختگان را

فرزندان چون مادر را ندیدند بر دامن چسبیدند و شروع در گریه و زاری و ناله و بیقراری نموده، عارض خود را به ناخن بی طاقتی می‌خراشیدند و نمک بر جراحت می‌پاشیدند. بی‌تابی می‌نمودند و غم بر غم می‌افزودند.

چون به قبه دریا رسیدیم از خوف تلاطم خاموش شدند و مادر را فراموش کردند. غرض در عرض هفت یوم به راهنمایی خضر توکل و ناخدایی خدا، آن کشتی بی‌لنگر و بادبان ما را به ساحل رسانید. از برهنگی تا شام صبر کردند. در شب به سیاه جامه تیرگی خود را ملبس و مستور نموده بر بلندی برآمد. آثار و علامت شهری به نظرم درآمد. به دلالت ضوء آتش که از سواد بلند پیدا بود و از دور می‌نمود، خود را به شهر رسانیدم. درگاه عالی دیدم. دستی بر حلقه آشنا کردم. صاحب خانه مردی تاجر و از رؤسای یهود بود. بیرون آمد. قدری عنبر اشهب با خود داشتم. به او داده در عوض آن سه دست رخت و یک عدد گلیم گرفتم. ودر همان شب خود را به اطفال رسانیده. رخت [رخت‌ها] را در ایشان پوشانیدم. چون صبح شد به شهر درآمدم و همین حجره را اجاره کردم و اطفال را آوردم و همان گلیم را جوالی دوخته شب‌ها عنبر و چوب چینی را می‌آوردم تا تمام آنها را نقل حجره نمودم و به دفعات قدری از آنها به معرض بیع درآورده، اوضاع خود و حجره را موافق وضع تجار و مسکن ایشان ترتیب دادم و از آن تاریخ تا حالا مدت یک سال است در غم و اندوه و گریه و زاری و بی‌قراری مشغولیم. فراق آن عاجزه نیم بسمل تیغ هجران و آن ضعیفه دور مانده از فرزندان مرا به این حال انداخته. و این اطفال را که چنین مهموم و خسته و مغموم و دل شکسته می‌بینی، بیماری آتش هجران در کانون سینه ایشان افروخته و به داغ فراق جگرهای ایشان را سوخته است.

چون سخن بدینجا رسانید من نیز تاب نیاورده به آن مظلومان و مهجوران موافقت و مرافقت نموده، چون ابر فصل بهار زار زار به گریه درآمدیم. بعد از زمانی شعله بیقراری را به سیلاب اشک منتفی گردانیده، گفتم: ای عزیز! موافق آیه کریمه «**يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ**» قضای الهی تغییر نیامد مگر به حکم قضا و مقادیر خلق به موجب مضمون «**خَلْقِ قَبْلِ** از **يَخْلُقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**» قبل از وجود ایشان به ظهور پیوسته، پس قضیه قضا را چاره نیست و واقعه قدر علاجی نه. چنانچه انوری می‌فرماید

اگر محوّل حال جهانیان نه قضا است

چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

بلی قضاست به هر نیک و بد عنان کش خلق

بدان دلیل که تدبیر خلق جمله خطاست

هزار نقش برآرد زمانه و نبود

یکی چنانچه در آینه تصوّر ماست

کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد

که نقشبند حوادث و رای چون و چراست

به دست ما چه از این حلّ عقد چیزی نیست

به عیش ناخوش خوش گر رضا دهیم سزاست

لیکن ظنّ من غالب و یقینم حاصل است که اگر این نیم جان خود را به آستان ملائک آشیان و درگاه عرش اشتباه حاکم
عدل احکام شریعت غرّای نبوی و قاضی القضاة دیوان طریقت ملت بیضاء مرتضوی، سلطان اقلیم عصمت، فرمانروای
مداین حکمت، فخر الاکابر و الاعاظم فرزند سعادت مند امام موسی کاظم - علیه السلام - صاحب عدل و الاحسان
مدفون به ارض خراسان، شفیع روز جزا، شاه اقلیم رضا، امام ثامن ضامن حضرت امام رضا - علیه التحیة و الثناء -
رسانیده این شکوه را به آن جناب نمایی و احوال کثیر الاختلال خود را مشروحاً بالمشافهه عرض و زوجه خود را از آن
حضرت استغاثه و مطالبه نمایی، البته حاجت تو را برآورده او را به تو خواهد رسانید و تو را از غم دوری و الم رنجوری
رهانید، چرا که هیچ محتاجی ملتجی به آن جناب نشده که او را از خزانه کرم خود غنا نکرده باشد، و هیچ حاجت
مندی حاجتی نخواسته که راه نموده باشد و هیچ مظلوم و دادخواهی پناه به درگاه او نیاورده و استغاثت از او
نخواسته که امداد نموده و به فریاد او نرسیده باشد. پدر یتیمان و کس بی کسان، مایه مفلسان و دادخواه مظلومان
است.

از استماع این کلام عاقبت فرجام، چون ستم رسیده‌گان لرزه بر اعضایش افتاده، کالنقش فی الحَجَر در دل او جای کرد.
پس در همان مجلس خالصاً مخلصاً لوجه الله نذر کرد، قنذیلی از چند من طلای خالص مرتب ساخته به دست خود
برداشته روی نیاز به درگاه آن چاره ساز نماید و درد دل شکسته و احوال جگرخسته را عرض و عیال خود را از آن حضرت
طلب کند.

همان روز به تحصیل طلا مشغول و بعد از اندک قرضی از صیرفی چهار سوق خواهش و به اهتمام وقوف اشتیاق اتباع
و به آتش دل سوزان در کوره اخلاص خلاصی و در بوته اعتقاد عقد نمود به دست یاری استاد توفیق حسب الواقع
ساخته و به مصیقل محبت علیّ بن موسی الرضا پرداخته در مرکب رهوار همّت سوار و بر رفاقت خضر توکل روانه
مقصد گردید.

بعد از قطع مسافت دریا سرقدم ساخته، طی مراحل می‌نمود تا خود را به یک منزلی خراسان رسانید. چون آن مسافر شاهراه نجات و سالک طریق راه هدایت به طُرُق رسید متولّی مشهد مقدّس، امام رضا - علیه التحیه و الثناء - را در خواب دید می‌فرمود، فردا زائر ما داخل می‌شود به استقبال او اقدام نمایید.

علی الصباح متولّی و ارباب مناصب مشهد منوّر به استقبال آن فرخنده فال بیرون آمد و او را با اعزاز و اکرام مالاکلام داخل شهر نموده، قندیل را به شرف تزیین دخول روضه متبرّکه که مشرف و مزین نموده به جای خود قرار دادند.

پس او بعد از تعیین منزل و تغییر لباس غسل زیارت نموده، سروپای برهنه در نهایت خضوع و خشوع خود را بدان آستان ملایک پاسبان انداخته، روضه‌ای دید بهشت نشان، در نهایت علوّ شأن، شمسه ایوانش با کنگره کیوان برابر، پیش طاق روضه‌اش با طاق فلک همسر، مرتبه عرش نزد رتبه فرشش پست، گل زرین از عطر نرگس خودروی بین الستور خشت های طلایش مست، قطر گنبد منوّرش رشک دور فلک، خاک آستانش کحل الجواهر چشم ملک، فرش دیوان خانه‌اش جبرئیل امین، جاروب کش حرمش حور العین، فلک اخضر از رفعت کریاس درش در هراس، فرق فرقدان سای کرسی نشینان بارگاهش با عرش مجید مماس، گردون بر گرد گنبدش عمریست در طواف، خفتگان خاک ره مشهدش از بازخواست روز جزا مسلمّم و معاف، چرخ با آن رفعت و جاه در مجلسش مدّاحی است بر پوست تخت ابلق سحاب در صف نعال نشسته، آسمان به آن عظمت و جلال بر درگاه ملایک پناهش کوچک ابدالی است زنگ زنجیر بسته، اساس آسمان از همّت آن آستان برپای ایستاده، خورشید درخشان خشت طلائی است که در بنای گنبد منوّرش از دست بنای قضا بر در بام سما افتاده، چنانچه مؤلف الهام می‌فرماید:

در جنب علوّ گنبد شاه رضا خورشید مگو این که بود نورفزار

روزی که قضا گنبد او را می‌ساخت یک خشت طلا فتاد بر بام سما

بعد از اتمام آداب زیارت روی نیاز بر خاک می‌مالید، پرگاروار بر گرد مرکز امامت گردیده طواف می‌نمود و تمام روز بدین منوال در گریه و نوحه و زاری و بیقراری بود تا هنگامی که خدمه سرکار فیض آثار زایران را سواى او بیرون کرده، درهای آستانه متبرّکه که را بستند، هیچ یک از عمله متوجه او نشده، همگی به مسکن و مأواى خود رفتند.

چون آنها را بدان منوال دید ساعتی خاموش شده، بعد از ساعتی که خواطر از رفتن تمام خدمه جمع نمود شروع در دعا و استغاثه و زاری کرد که ای چاره ساز بیچارگان و ای فریادرس مظلومان، غم هجران و دست بیداد ظلم زمان مأموره وجودم منهدم و خاکم را بیخته و دستم از هم گسیخته، نه سواى این درگاه شیعیان امیدگاه پناهی و نه غیر از جناب اقدسست امیدگاهی دارم. روی امید به درگاه تو آورده عیال خود را از حضرتت می‌خواهم، به فریادم برس و زوجهام را به من برسان.

چون یک ثلث از شب باقی ماند و آن ملتجی، تصرّع را از حد گذرانید، سر به سجده نهاده، سنه او را دست داد. فی الحال سهم دعای بی‌ریایش از گمان قضا چون تیر شهاب بر سینه سماوات دوید. خدنگ زورآزمایش به زور بازوی قدر سپر هفت آسمان را درهم شکافته، بر هدف اجابت رسید. در حالت سنه، صدایی به گوشش درآمد که برخیز، چون برخاست آن حلال مشکلات و کشّاف مضمرات شیر بیشه فتوت، فارس میدان مروّت، گشاینده کارها، فریادرس

بیچاره‌ها، طبیب جگرهای خسته، مومیایی دل‌های شکسته، زینت بخش سریر امامت، صاحب تاج کرامت، فرمانفرمای انس و جان، سلطان اقالیم عدل و احسان، پادشاه ملک خراسان، امام‌هدا، جگرگوشه رسول خدا، امام رضا - علیه التحیه و الثناء - را دید. ایستاده، پس آن حضرت فرمود که، برخیز که زوجهات را آورده‌ام و در عقب روضه ایستاده. به یار گفتم: فدای تو شوم، درهای مساجد بسته است. آن جناب فرمودند: هر کس او را چندین سال راه آورده، درهای بسته را می‌تواند گشود.

چون روانه شد به هر دری رسید، گشاده شد. خود را به عقب روضه منوره رسانید. عیال خود را دید به همان هیأت که در جزیره واگذاشته بود، ایستاده حیران و هراسان. چون شوهر را دید بر دامنش چسبید. پس از او پرسید که: که تو را به اینجا آورد؟ گفت: در کنار دریا متفکّر نشسته بودم. چشم‌هایم از زیادتی گریه دردی شدید داشت. می‌نالیدم. دیدم شخصی دست بر چشمم مالید. فی الفور درد ساکن شد. چشم گشودم. دیدم جوانی ایستاده که از پرتو نورش روی بحر در آن شب تیره و تاریک روز روشن شده. دستم را گرفت و فرمود: چشمت را بپوش. چشم پوشیدم. بعد از زمانی که چشم باز کردم خود را در این مکان دیدم. پس آن را همراه به حجره‌ای که در آن شهر گرفته برده به فرزندان رسانید. بعد از آن در شادی و خرمی می‌بود. او را از آن معجزه آن حضرت این فرج بعد از شدت روی نمود.

پس ساکن خراسان بودند تا به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

منبع:

<http://www.historylib.com>